

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من میباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن میباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین - سوم اپریل 2013

اصطلاحات عامیانه کابلی

(قسمت اول)

ترکیبات زیبای عامیانه کابلی

(بخش پنجم)

خشتک:

در قسمت نیرنگی زیر تنبان یا ایزار (ایزار) که درزها باهم یکجا میشوند و امکان پاره شدن و از درز و اشدنش بسیار زیاد است، پارچه چارضلعی لوزی شکلی را تعبیه کرده و چند بار بخیه کنند و آن را "خشتک" نامند. در وجه تسمیه این کلمه دو توجیه مدار اعتبار بوده میتواند:

– یکی اینکه آن را مُصَغَّر "خشت" بینگاریم، یعنی "خشت کوچک".

– و دیگر اینکه آن را منسوب به "خشت" بدانیم؛ یعنی "خشت مانند".

در قدیم وقتی دو نفر باهم در می آویختند، علی الحساب دست به ایزار یکدیگر برده و کوشش میکردند، ایزار طرف مقابل را بدرند؛ و ایزار دریدگی رسوائی بود سخت عظیم و خجالت آور. ازین رو کوشیده میشد تا هم بند تنبان قوی باشد و هم خشتک هرچه محکمتر دوخته شود.

خشتک چرمی:

خشتکی که گویا از چرم ساخته شده باشد و در هنگام درآویزی زود از هم ندرد؛ کنایه از وضع کسی که با هرکس درآویزد و از جنگ و دعوا باکی نداشته باشد، چون از پاره شدن خشتک خود هراسی ندارد. این ترکیب را معمولاً زنان و با فعل "داشتن" یکجا کرده استعمال کنند.

خشتک چرمی داشتن:

کنایه از حالت کسی ست که از جنگ و درآویزی و پاره شدن خشتک خود، نترسد و با هرکسی به جنگ و جدل و چنگوی بردارد. این اصطلاح را زنان کابلی بیشتر استعمال میکنند. مثلاً وقتی در برابر حریفی قویتر قرار گیرند، گویند:

برو بابا کس خشتک چرمی نداره که کتی تو بس بیایه!!!

بس آمدن:

از عهده کاری بدر شدن، پوره کردن، با کسی برابری و همترازی کردن؛ اصطلاح زنان کابلی. مثلاً گویند:

کتی تو کس بس آمده نمیتانه!!!

بس آمدن کتی ده سر عیال خو کار آسان نیس!!!

خشتک کشال:

کسی که خشتک تنبان یا ایزارش کشال و آویزان باشد؛ کنایه از "شخص بی سلیقه" و "پخپلو".

پخپلو:

(به سکون خ و واو مجهول) مردی را گویند که به سر و وضع خود و لباس خود نرسد.

کون را کتی خشتک جنگ انداختن:

کنایه از هنر و مهارت کسی ست، که دو یار جانی و همدم در حد "کون" و "خشتک"، را باهم جنگ بیندازد.

بینی بُریده:

(بدون اضافت) کلمه ای ست مضمئن کننده، که زنان آن را از روی نفرین در مورد زنان استعمال کنند.

بینی بُریدگی:

اسم مصدر و یا اسم معنی از ترکیب وصفی "بینی بریده" و در معنای "خجالت و شرمساری".

ای بینی بریدگی ره کجا ببریم؟؟

(این بینی بریدگی را کجا ببریم؟)

بینی کسی را بُریدن:

یعنی "کسی را خجالت دادن و شرمسار ساختن".

هش کنی که بینی ما ره پیش مردم نبری!!!

بینی کسی بریده شدن:

حالت مجهول ترکیب بالا که معنای "مورد شرمساری قرار گرفتن" را افاده میکند.

خدایا! بینی ما پیش سیال و شریک بریده شد!!!

سیال:

(به سکون سین) اصطلاح زنان کابلی و در معنای همتراز با کسی از نگاه موقعیت اجتماعی، کسی که سزاوار مرآوده است.

سیالی و شریکی:

رسم و رواجی که مُراعاتش پیوند اجتماعی خانواده ها را مُحکم میکند. "سیالی و شریکی" معمولاً با مُراوده متقابل و پرداخت وجوه متقابل پولی و غیره برقرار نگه داشته میشود.

کم آمدن:

با برنیامدن از عهده کاری، در برابر کسی حقیر معلوم شدن. درین اواخر با تقلید از فارسی ایران و به اثر پیروی از زبانهای فرنگی، ترکیب "کوتاه آمدن" بسیار رواج یافته است، که با مزاج زبان ما سازگاری ندارد.

کم آوردن (کسی را پیش کسی کم آوردن):

اصطلاح زنان کابلی و در معنای "از طریق کاری و یا کوتاهی، باعث خجالت کسی شدن"؛ مُعادل "کم زدن".

کم زدن:

کسی را پیش دیگران خجالت دادن، با کوتاهی باعث شرمندگی و لطمه حیثیت کسی شدن. ضرب المثل زنانه "کم بته و کم نزن" (کم بده و کم مزن) مثال خوبی در زمینه است.

کمجان:

"جان" در زبان عوام در معنای "جسد" و "پیکر" و "بدن" استعمال میشود؛ چنان که گویند "جاندردی" و مراد از آن درد اندام باشد. پس "کمجان" یعنی "ریزه جسد" و یا "خُرد جُته".

گشنه مورده:

کلمه "مُرده" را در زبان عوام "مُورده" تلفظ میکنند؛ با واو مجهول کشاله دار. و "گشنه مورده" اصلاً "گرسنه مُرده" بوده که بعداً به شکل "گشنه مُرده" و سرانجام بشکل "گشنه مورده" درآمده است. ازین ترکیب مفهوم "گشنه چشم" یا "چشم گشنه" گرفته میشود.

ناگفته نماند که در فارسی عامیانه ایران هم "گرسنه" را "گشنه" تلفظ میکنند؛ چنان که اگر طفلی گوید: "مامان! گشنه مه"؛ یعنی که "بیو! گشنه استم".

هردم شهید:

"هردم شهید" یکی از اصطلاحات بسیار رسای زبان عامیانه کابلی ست، که هیچ عبارت و ترکیب دیگری به اندازه آن حق مطلب را اداء کرده نمیتواند. این ترکیب حالت زار کسی را تمثیل میکند، که گویا هر لحظه "شهید" میگردد، و میدانیم که از "شهید" حال زارتر را کسی ندیده است!!!

تَرت و فَرْت کردن/شدن:

قویاً حدس میزنم که اصلاً "طرد و فرد کردن/شدن" است که "طرد" و "فرد" هر دو لغات عربی اند؛ "طرد" در معنای "دور کردن" و "فرد" در معنای "تک و تنها". و مراد از "تَرت و فَرْت کردن یا شدن"، بیهوده از دست دادن یا داده شدن، ضایع و تلف کردن یا شدن است.

مقبول:

اسم مفعول عربی از مصدر ثلاثی مجرد "قبول" و در معنای "مورد قبول"، "قبولشده" و یا "پسندیده" است. مردم کابل مگر "مقبول" را در مفهوم "زیبا" و "قشنگ" و "خوشنمای" استعمال میکنند؛ و حقا که زیباییان و خوبرویان و خوشنمایان مورد پسند و قبول همه اند.

شیر پاک:

(بدون اضافت و با یای معروف) آنکه شیر پاک را خورده و تربیه درست دیده باشد، حلالزاده، اهل و صالح.

چاندی مسلمان:

"چاندی" که احتمالاً کلمه هندی ست، معنای "نقره"، "پاک"، "بیغش" و "سُچه" را دارد و ترکیب "چاندی مسلمان" یعنی "مسلمان سُچه"، "مسلمان بی غل و غش".

سایه کسی را به گوله زدن:

منتهای خصومت را در مورد کسی بروز دادن. این ترکیب تمثیلاً وانمود میسازد، که اگر سایه دشمن هم در گیر آید، نورد ضربه قرار خواهد گرفت.

مُرچه میان:

زنان کابلی ترکیب تشبیهی "مُرچه میان" را که اصلاً "مورچه میان" است و معنای دقیق "کمرباریک" را دارد، از روی طنز و ریشخند برای "زن لاغر اندام" استعمال میکنند. میدانیم که

"میان" معنای "کمر" را میدهد و هم میدانیم که "مورچه" کمر باریک دارد. شعراء نیز در وصف "کمر"، "موی" را به کار برده و ترکیبات تشبیهی "موی میان" یا "موی کمر" را استعمال میکنند و مبالغه را در حدی میرسانند، که حتی عدم وجود کمر را بر زبان می آرند. چنان که ملک الشعراء ابوطالب کلیم همدانی فرمود:

دهان تنگ تو گاهی به چشم می آید

کمر کجاست که یکباره از میان رفته!!!

درین بیت البته "میان" در صنعت توریه و ذومعین به کار رفته است. با وجودی که شعراء از تخیلات و نازکخیالیهای شاعرانه در مورد باریکی کمر کار گرفته اند، ترکیب "مورچه میان" زنان کابلی از همه بهتر، زیباتر و طبیعتتر است.

تیزرفتار:

ترکیب زیبای وصفی "تیزرفتار" را زبان عوام برای "موتر سواری و شخصی"، استعمال میکند. در عربی برای "موتر" کلمه "سیاره" را به کار میبرند، در حالی که ما دری زبانان کلمه عربی "سیاره" را که صیغه مبالغه از مصدر "سیر" و در معنای "بسیار سیرکننده" است، برای "ستاره متحرکی که از خود نور نداشته باشد" وضع کرده استعمال میکنیم؛ دقیقاً در مقابل "ثابته" که "ستاره بدون حرکت و نورانی" میباشد.

پنابخانه:

اصلاً "پنابخانه" است و چون زبان عوام کابلی "پنهان" را "پنام" تلفظ میکند، طرز ادای "پنابخانه" به وجود آمده است و مراد از آن اتاقی بوده، که در وقت ساختمان تعمیری بدون در و دروازه و کلکین تعبیه میشده. مردم اشیاء و اموال قیمتی از قبیل طلاباب و غیره خود را در پنابخانه ها از انظار مخفی نگه میداشتند. از وجود پنابخانه فقط و فقط صاحبخانه اطلاع میداشت و دیگر هیچ کس. در زمان حکمرانی حبیب الله کلکانی مردم پیسه دار کابل از ترس چور و چپو عمال بچه سقو، اموال گرانبهای خود را در پنابخانه ها مخفی کرده بودند.

نانته:

اصلاً "نانده" که مخفف "ناندهنده" است، ولی عوام کابلی "نانته" (به مانند "نانتی" (با یای مجهول) تلفظ میگردد) را در مفهوم مبالغه استعمال میکنند؛ یعنی کسی که مردم را بسیار نان بدهد و مراد از نان "غذا و طعام و خوراک" است.

نانخور:

"نانخور" در دو معنی استعمال میگردد:

- یکی در معنای عضوی از عائله که نفقه اش به دوش کسی باشد.
- و دیگر در معنای کسی که مزه دهان خود را درست فهمیده و خوب میخورد و در خوردن از امساک کار نمیگیرد.

خورند:

کلمه "خوردن" که اصلاً با "واو معدوله" است، در اصطلاح کابلی با "واو مجهول و طویل" تلفظ میگردد. "خورند" در اصل مخفف "خورنده" است که در اصطلاح عامیانه کابلی از آن مفهوم مبالغه را میگیرند؛ پس "خورند" یعنی "بسیار خورنده".

زَند:

مخفف "زننده" است، ولی در مفهوم مبالغه استعمال میگردد. بعضاً "زنند" را به شکل "زَند" هم تلفظ میکنند.

- مُرچ زند؛ یعنی مرچ بسیار تند

- شوروای زند، یعنی شورای بسیار تند و تیز و لذیذ.

شکنند:

اصلاً مخفف "شکننده" است که در اصطلاح، معنای "بسیار شکننده" را پیدا میکند؛ پس "شکنند" صیغه مبالغه "شکننده" است.

کُنند:

"کُنند" در اصل خود مخفف "کننده" است که صفت فاعلی از "کردن" است. مردم کابل مگر "کُنند" را در مفهوم "صیغه مبالغه از فعل کردن" استعمال میکنند. اگر "کننده" را به حساب عربی "فاعل" بنامیم، ترکیب "کُنند" معنای "فَعَال" را خواهد داد. مثلاً اگر بگوئیم که «خداوند کُنند کارها»؛ یعنی که "خداوند فعال مایشاء" است.